

# مهدویت و انتظار در اندیشه شهید مطهری امام زمان (عج)، مهدویت و مباحث مربوط به آخر الزمان

نویسنده: حسین سوزنچی

مقدمه

بحث انتظار و ظهور مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از ابعاد گوناگونی مورد چالش قرار گرفته است؛ از جمله:

۱. مهم‌ترین فلسفه‌ای که برای تحقق قیام مهدی برشمرده‌اند، تحقق عدالت فراگیر و گسترده است. با توجه به این که یکی از علل ضرورت معاد نیز همین ضرورت تحقق کامل است و با توجه به این که دنیا فقط دارگذر، و اصل و مقصد نهایی، آخرت است، دیگر تحقق عدالت فراگیر در دنیا چه ضرورتی دارد و چرا باید در این دنیا انتظار عدالت داشته باشیم؟

۲. در آیات و احادیث برای برخی اعمال جایگاه خاصی قائل شده‌اند: نماز ستون دین دانسته شده، و امر به معروف و نهی از منکر، مایه قوام بقیه احکام، و... در این میان انتظار فرج، افضل اعمال شمرده شده است. چرا انتظار، چنین جایگاهی دارد؟ به ویژه اگر توجه کنیم که در بقیه موارد، فعل ایجابی و اقدام صورت می‌گیرد؛ اما ظاهراً انتظار، فعل سلبی و اقدام نکردن و منتظر ماندن است. چگونه کاری نکردن مهم‌ترین و برترین کار دانسته شده است؟

۳. یکی از مباحثی که امروزه جدی مطرح می‌شود، بحث جهانی‌شدن است و می‌دانیم حکومت مهدی (عج) نیز حکومت جهانی است. قیام او فلسفه‌ای جهانی دارد و الگوی اسلامی جهانی‌شدن را می‌توان همان حکومت مهدی (عج) دانست. اگر از این زاویه نگریسته شود، آیا جهانی‌شدن رنگ و بوی دیگری نخواهد گرفت و در آن صورت، وظیفه ما در قبال آن چه امروزه به صورت جهانی‌شدن مطرح شده، چیست؟

گذشته از این‌گونه پرسش‌ها که در خصوص اصل مهدویت و انتظار مطرح است، خود مفهوم انتظار، در درون خود نیز با چالش‌هایی جدی مواجه است که شاید مهم‌ترین آن‌ها این باشد که با توجه به این که در احادیث آمده ظهور، زمانی رخ می‌دهد که جهان پر از ظلم شده باشد، آیا هرگونه تلاش اصلاحی عملاً ظهور را به تاخیر نمی‌اندازد؟ اگر باید منتظر ظهور بود، پس باید از اقدامات اصلاحی دست برداشت و این به معنای نفی وظایف اجتماعی است که در دین بر دوش انسان گذاشته شده است (نظیر امر به معروف و نهی از منکر)، و اگر قرار است به آن وظایف عمل کنیم، دیگر چگونه می‌توان منتظر بود؟ به بیان دیگر اگر قرار است سیر بشر با این اصلاحات ما، سیر تکاملی باشد، این سیر به همین ترتیب به آخر می‌رسد و دیگر چه نیازی به ظهور مهدی؟

این‌ها و سؤالاتی از این دست، نگاهی دوباره و عمیق به مسأله مهدویت در اسلام را می‌طلبد که می‌توان کلّ مسأله را در این جمله خلاصه کرد: از ما خواسته شده: انتظار ظهور و قیام مهدی(عج) را داشته باشیم، و مسأله ما این است که چرا و چگونه؟

در این مقاله قصد داریم با استفاده از اندیشه‌های شهید مرتضی مطهری پاسخ این سؤال را به دست آوریم. سؤال از چرایی، دوگونه پاسخ می‌تواند داشته باشد: یک بار، سؤال چرایی، سؤال از علل شیء است و این‌جا باید به تبیین فلسفه مهدویت پرداخت؛ یعنی سؤال از این‌که چرا باید منتظر بود، به این برمی‌گردد که چرا قیام مهدی ضرورت دارد که انتظار آن ضرورت داشته باشد؟ پاسخ دیگر، پاسخ از طریق نتایج (معلولات شیء) است؛ یعنی باید منتظر بود؛ زیرا منتظر بودن، این آثار را برای ما به همراه دارد؛ اما بحث از چگونگی، بین این دو نحوه چرایی قرار می‌گیرد. این بحث از طرفی متفرّع بر فلسفه مهدویت است؛ زیرا برای معلوم شدن چگونگی انتظار ابتدا باید متعلّق آن معلوم شود. روشن است که انتظار حمله دشمن را داشتن، چگونگی‌ای غیر از انتظار ورود میهمان داشتن را اقتضا می‌کند. این‌جا پس از شناخت ضرورت و فلسفه قیام موعود جهانی است که می‌توان به این پرداخت که این قیام چگونه تحوّل در تاریخ و جامعه بشری است و چگونه انتظاری را از ما می‌طلبد. از طرف دیگر، زمانی می‌توان سخن از آثار و نتایج این انتظار به میان آورد که چگونگی این انتظار معلوم شده باشد تا بگوییم چنین انتظاری چنان ثمره‌ای خواهد داشت.

بدین ترتیب بحث را در سه بخش ادامه می‌دهیم: در بخش اول (فلسفه مهدویت و ضرورت انتظار) و سوم (ثمرات انتظار)، درباره چرایی انتظار سخن خواهیم گفت و در بخش دوم (نحوه انتظار و وظیفه ما) در خصوص چگونگی آن.

#### بخش اول: فلسفه مهدویت و ضرورت انتظار

در فلسفه اسلامی، قاعده‌ای به نام قاعده تلازم حد و برهان وجود دارد. به اقتضای این قاعده، هرگونه برهانی که بر مسأله‌ای اقامه شود، به شناخت (حد) بهتر آن خواهد انجامید و بالعکس. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۲۴۰ - ۲۴۹). این بحث ما نیز بر همین روش مبتنی است؛ یعنی اگر بخواهیم شناخت مناسبی از مهدویت به دست آوریم، یک راه این است عللی که ضرورت مهدویت را ایجاب کرده، بررسی کنیم. به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل ضرورت موعود جهانی، همان فلسفه بعثت انبیا است که فلسفه خلقت نیز هست (مطهری، ۱۳۷۲ الف، ص ۶۹ - ۷۳). فلسفه خلقت، عبادت و عبودیت است که حقیقت عبودیت، تقرب به خدا است و فلسفه بعثت نیز طبق آیات متعدّدی از قرآن کریم، توحید و عدالت اجتماعی معرفی شده که مطابق شرح دقیق شهید مطهری، عدالت نیز برای توحید است (همان: ص ۷۴ - ۸۵)، و مهم‌ترین ضرورت قیام موعود

جهانی نیز پرکردن زمین از عدل و قسط است؛ اما چنان که گفته شد، اگر قرار است عدالت کامل در آخرت محقق شود، دیگر چه اصراری هست که در دنیا هم محقق شود؟ پاسخ به این سؤال، به نوع نگاه ما به انسان، عدالت و آخرت برمی‌گردد که در چند بند توضیح می‌دهیم:

#### ۱. جایگاه انسان در نظام آفرینش:

از منظر قرآن کریم، انسان به زمین نیامده که در زمین بماند؛ بلکه آمده تا مسیر حرکت به سوی خدا را طی کند و به مقام شایسته خویش که همان مقام خلیفه اللهی است برسد؛ یعنی مظهر صفات خدا گردد. انسان، آن‌گونه که ملائکه پنداشتند، فقط موجودی نیست که در زمین فساد و خونریزی کند؛ بلکه سگّه وجودش، روی دیگری دارد که همان فلسفه آفرینش او است و در واقع آن‌چه در انسان اصالت دارد، همان ارزش‌های متعالی وجود او است (همان، ص ۵۲ - ۵۴).

#### ۲. اصل فطرت:

با توجه به مطلب پیشین، انسان موجود خنثا نیست که صرفاً تحت تاثیر عوامل خارجی واقع شود؛ بلکه در ذات خود، شخصیت واقعی و جهتگیری حقیقی به سمت کمال دارد که این جهتگیری، همان فلسفه اصلی وجود او است و امری است که می‌توان روی آن سرمایه‌گذاری کرد (مطهری، ۱۳۷۵). این سرمایه اولیه به قدری اهمیت دارد که وجود هرگونه باطلی کاملاً تبعی و طفیلی این سرمایه حق است و در عالم، باطل محض وجود ندارد؛ بلکه همه باطل‌ها در اثر افراط و تفریط در حق پدید می‌آیند و هویت مستقلی ندارند (مطهری، ۱۳۷۲ ب، ص ۳۵ - ۳۷). به بیان دیگر، انسان یک ظرف خالی محض نیست که از بیرون و تحت تاثیر عوامل خارجی پر شود؛ بلکه بذر یک سلسله بینش‌ها و گرایش‌ها در نهاد او نهفته است و بدین سبب انسان باید پرورش داده شود، نه این‌که مانند یک ماده صنعتی، ساخته شود (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۳۵).

۳. رابطه فرد و جامعه: در اسلام، هم فرد اصالت دارد و هم جامعه. دیدگاه اسلام نه اصالت فردی محض است که جامعه را فقط اعتباری و قراردادی بداند، نه اصالت جمعی صرف است که هیچ‌گونه اصالت و هویتی برای فرد قائل نباشد؛ بلکه باید گفت:

افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت، وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، روحاً در یک‌دیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدید که از آن به روح جمعی تعبیر می‌شود، می‌یابند. این ترکیب یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت. این ترکیب از آن جهت که اجزا در یک‌دیگر تاثیر و تأثر عینی دارند و موجب تغییر عینی یک‌دیگر می‌گردند و اجزا هویت جدیدی می‌یابند، ترکیب طبیعی و عینی است؛ اما از

آن جهت که کل و مرکب به عنوان یک واحد واقعی وجود ندارد، با سایر مرکبات طبیعی فرق دارد؛ یعنی در سایر مرکبات طبیعی، ترکیب، ترکیب حقیقی است؛ زیرا اجزا در یکدیگر تاثیر و تأثر واقعی دارند و هویت افراد هویتی دیگر می‌گردد و مرکب هم یک واحد واقعی است؛ یعنی صرفاً هویتی یگانه وجود دارد و کثرت اجزا تبدیل به وحدت کل شده است؛ اما در ترکیب جامعه و فرد، ترکیب، ترکیب واقعی است؛ زیرا تاثیر و تأثر و فعل و انفعال واقعی رخ می‌دهد و اجزای مرکب که همان افراد اجتماعند، هویت و صورت جدید می‌یابند؛ اما به هیچ وجه، کثرت تبدیل به وحدت نمی‌شود و انسان اکمل به عنوان یک واحد واقعی که کثرت‌ها در او حل شده باشد، وجود ندارد. انسان اکمل، همان مجموع افراد است و وجود اعتباری و انتزاعی دارد

(مطهری، ۱۳۷۴، ص ۲۷ - ۲۶)؛

بنابراین، تحقق سعادت فرد بماهو فرد، لزوماً به معنای تحقق سعادت جامعه بماهو جامعه نیست؛ چرا که هر دو اصالت دارند و زمانی می‌توان واقعاً سعادت انسانی را محقق شده دانست که افزون بر سعادت فرد، سعادت جامعه نیز محقق شود.

۴. رابطه دنیا و آخرت: آخرت باطن دنیا است بدین معنا که عالم آخرت عالمی کاملاً مستقل نیست که بعد از پایان زمانی دنیا، تازه آغاز شود؛ بلکه با نظر عمیق به آیات و روایات می‌توان دریافت که آخرت در باطن دنیا قرار دارد؛ پس جزای آخرتی، نه جزای قراردادی است و نه حتی رابطه علی و معلولی با اعمال دنیایی دارد؛ بلکه جزای آخرتی به ظهور رسیدن باطن همین اعمالی است که در دنیا انجام می‌داده‌ایم (مطهری، ۱۳۷۳ الف، ص ۲۰۱، و نیز ۱۳۷۳ ب، ص ۳۰ - ۳۲)؛ پس می‌توان گفت: سعادت آخرتی، تجلی باطنی و واقعی سعادت دنیایی است؛ بدین لحاظ که در تعبیر قرآن کریم، انسانی که از یاد خدا غافل باشد، گرچه انواع امکانات رفاهی در اختیارش باشد، باز زندگی‌اش سخت و ناخوشایند است و در مقابل، اولیای خدا هر قدر هم که به لحاظ ظاهری در رنج و سختی باشند، در خوشی و آرامش کاملند. بدین ترتیب، برای تحقق عدالت واقعی در قیامت باید هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی، انسانف کمال یافته در دنیا وجود داشته باشد.

۵. انواع کمال انسانی: اعمال انسان در زندگی‌اش را می‌توان از حیث چهار رابطه بررسی کرد: رابطه او با خود، با خدا، با دیگر انسان‌ها، و با طبیعت؛ اما می‌توانیم با نظری دقیق‌تر بگوییم که بازگشت این چهار رابطه به دو رابطه است: رابطه با خدا و رابطه با دیگران.

همان‌گونه که کمال انسانی از حیث رابطه‌اش با خدا مطرح است، از حیث رابطه انسان‌ها با همدیگر نیز بحث رسیدن به کمال انسان، قابل بررسی است. بدین ترتیب می‌توان گفت: به رغم این که پیامبر خاتم... کسی است که به لحاظ فردی

تمام مراتب کمال انسانی را پیموده است (الخاتم من ختم المراتب بأسرها)، اما هنوز لزوماً انسان تمام مراتب کمال خویش را سپری نکرده؛ زیرا این مراتب کمال را به لحاظ اجتماعی نیز باید بپیماید و البته این نقصی بر مقام پیامبر خاتم... نیست؛ بلکه نقصی بر مجموعه انسان‌ها است که هنوز آماده تحقق آن کمال جمعی نشده‌اند. به بیان دیگر، با توجه به این که جدا از فرد، جامعه هم اصالت دارد، به کمال رسیدن جامعه هم موضوعیت دارد و این به کمال رسیدن باید در عالم انسانی تحقق یابد که شاید فلسفه رجعت نیز همین باشد.

بدین ترتیب، همان‌گونه که به لحاظ فردی برای تحقق مقام خلیفه‌اللهی که خدا برای انسان در نظر گرفته، باید انسانی وجود داشته باشد که آن مقام در او تحقق یابد، به لحاظ اجتماعی نیز برای تحقق مقام خلیفه‌اللهی باید جامعه کاملی در جهان پیدا شود. جالب اینجا است همان‌طور که انسان به لحاظ فردی جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۴۱۰: ج ۸، ص ۳۴۷)، به لحاظ اجتماعی هم سیر حرکتی او از نهادهای اقتصادی آغاز می‌شود و به نهادهای فرهنگی می‌انجامد:

انسان در اثر همه جانبه بودن تکاملش، تدریجاً از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی، کاسته، و به نوعی وارستگی که مساوی است با وابستگی به عقیده و ایمان، افزوده است و در آینده به آزادی کامل معنوی دست خواهد یافت (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۳۷).

سیر تکاملی بشریت به سوی آزادی از اسارت طبیعت مادی و شرایط اقتصادی و منافع فردی و گروهی و به سوی هدفی بودن و مسلکی بودن و حکومت و اصالت بیش‌تر ایمان و ایدئولوژی بوده و هست. اراده بشر ابتدایی بیش‌تر تحت تاثیر محیط طبیعی و محیط اجتماعی و طبیعت حیوانی خودش شکل گرفته و متأثر شده است؛ ولی اراده بشر مترقی در اثر تکامل فرهنگ و توسعه بینش و گرایش به ایدئولوژی‌های مترقی، تدریجاً از اسارت محیط طبیعی و اجتماعی و غرایز حیوانی آزادتر شده و آن‌ها را تحت تاثیر قرار داده است (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۴۸ و ۴۹).

۶. واقعی بودن آرمان‌های اسلام: نکته مهمی در آموزه‌های اسلام هست و آن این که تمام آرمان‌هایی که در اسلام مطرح شده، واقعی و عینی و دست‌یافتنی است. مکاتب جدیدی که چند قرن اخیر در جهان غرب پیدا شده و آرمان‌هایی را مطرح کرده‌اند، به طور عمده معترف بوده‌اند که آرمان آن‌ها از نوع ایده‌آل است و توصیه آن‌ها برای رسیدن به آن آرمان، صرفاً توصیه روشی است؛ یعنی بکوشید حتی‌الامکان به آن سمت و سو بروید؛ هر چند معلوم است که آن آرمان، سرانجام، دست‌نیافتنی است. در واقع مدینه‌های فاصله آن‌ها، اتوپیایی نبوده که واژه ایده‌آل ترجمه دقیقی از آرمان آن‌ها است؛ اما آرمان‌های

اسلامی، صرفاً ایده‌آل و غیر عینی نیست. اسلام، انسان را تا حدّ خلیفه‌اللّهی می‌خواهد و قبل از هر چیز نمونه آن را (پیامبر اکرم... و امیر مؤمنان(ع)) به جامعه بشری عرضه می‌کند تا بدانند این آرمان، به وسیله انسان‌ها دست یافتنی است. به همین ترتیب، اگر از ما می‌خواهد جامعه‌ای با عدالت کامل در دنیا برقرار کنیم، تحقّق آن را هم امری واقعی می‌داند، نه صرفاً همچون آرمانی دست نیافتنی.

۷. تقابل حقّ و باطل و غلبه نهایی حق:

هر چند در مجموع، حرکت تاریخ، تکاملی است، ولی سیر تکاملی آن جبری و لایتخلف نیست و چنین نیست که هر جامعه‌ای در هر مرحله تاریخی لزوماً نسبت به مرحله قبل از خود کامل‌تر بوده باشد. نظر به این که عامل اصلی این حرکت، انسان است که موجودی مختار و آزاد و انتخابگر می‌باشد، تاریخ در حرکت خود نوسانات دارد؛ ولی در مجموع خود، یک خط سیر تکاملی را طی کرده و می‌کند (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۴۷ و ۴۸).

به بیان دیگر، از ویژگی‌های انسان، تضاد درونی میان غرایز متمایل به پایین است که هدفی جز امر فردی و محدود و موقت ندارد و گرایش‌های متمایل به بالا که می‌خواهد از حدود فردیت خارج شود و همه بشر افراد را در برگیرد. نبرد درونی انسان که قدما آن را نبرد میان عقل و نفس می‌خواندند، خواه ناخواه به نبرد میان گروه‌های انسان‌ها هم کشیده می‌شود؛ یعنی نبرد میان انسان‌های کمال یافته و آزادی معنوی به دست آورده با انسان‌های منحط و حیوان صفت، که قرآن کریم آغاز این نبرد را در داستان دو فرزند آدم، هابیل و قابیل منعکس کرده است (همان: ص ۳۸ و ۳۹).

در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان تدریجاً بیش‌تر جنبه عقیدتی و مسلکی پیدا کرده و می‌کند و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود، یعنی به مرحله انسان آرمانی و جامعه آرمانی نزدیک‌تر می‌شود تا آن‌جا که در نهایت امر، حکومت و عدالت، یعنی حکومت ارزش‌های انسانی که در تعبیرات اسلامی از آن به حکومت مهدی تعبیر شده است، مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد ماند (همان، ص ۴۴).

نکته جالب توجه این که بر اساس پاره‌ای از احادیث، قیام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - زمانی رخ خواهد داد که سعید و شقی به نهایت کار خود رسیده باشند (همان، ص ۶۶)؛ یعنی هر چه این حرکت تاریخ به جلو می‌رود، هم شقی شقی‌تر و هم سعید سعیدتر می‌شود، و چنین جامعه‌ای است که می‌تواند زمینه‌ساز قیام نهایی حق و باطل شود.

۸. ایمان به غیب و امدادهای غیبی: نکته بسیار مهمی که در این جنگ حق و باطل نباید مورد غفلت واقع شود، این است که نظام جهان، نظام اخلاقی است. در منظر دینی، جهان چنین نیست که در برابر عمل خوب و بد واکنش یکسانی داشته باشد و این همان چیزی است که از آن تحت عنوان امدادهای غیبی یاد می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: **إِن تَنْصَرِفُوا اللَّهَ يَنْصَرِفْكُمْ** (محمد (۴۷): ۷)، **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهْفَ مَخْرَجًا** (طلاق (۶۵): ۲)، **إِن يَكْفِن مِّنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مَفْتَنِينَ** (انفال (۸): ۶۵) و ... که همگی حکایت دارد معادلات حاکم بر جهان، بسیار بیش‌تر از معادلات مادی و عادی است که با چشم سر مشاهده می‌شود که یکی از این معادلات مهم، آمدن حضرت مهدی برای نبرد نهایی حق و باطل است و به تعبیر دقیق شهید مطهری: از مجموع آیات و روایات استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود (عج) آخرین حلقه از مجموع حلقات مبارزات حق و باطل است که از آغاز جهان برپا بوده است (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۶۸)، و این همان امداد غیبی است که شامل جبهه اهل حق می‌شود. باید توجه کرد که در منطق قرآن کریم، شمول امدادهای غیبی نه تنها منافاتی با تلاش و حرکت ما ندارد، بلکه اساساً، اگر ما بکوشیم، این امدادها از راه می‌رسند. اگر خدا را یاری کنید، خدا یاریتان می‌کند. در آیه **وَمَا رَمَيْتَ إِفْذُ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى** (انفال (۸): ۱۷) نمی‌فرماید تو کناری نشسته بودی و تیری از غیب آمد و به دشمن خورد؛ بلکه می‌فرماید آن تیری را که تو پرتاب می‌کنی ما به هدف می‌زنیم که اگر تو باشی و خودت، معلوم نیست آن تیر به هدف بخورد.

۹. بعد از قیام مهدی (عج): واپسین نکته‌ای که در شناخت مهدویت ضرورت دارد، این است که حکومت مهدی آغاز حرکت اصلی انسان است، نه پایان کار، و این حفسن مهم آرمان‌های اسلامی است. به تعبیر شهید مطهری، در هر مکتبی وقتی آرمانش محقق شود، دیگر کار آن مکتب تمام می‌شود و می‌میرد؛ اما انسانی که نبردهای با باطل را به اتمام رسانده، هنوز اصل فاستبقوا الخیرات جلو چشمش خودنمایی می‌کند. او که نقص‌ها را برطرف کرده، تازه در ابتدای سیر صعودی خود است که باید بالا رود و این سیر، منتها و نهایت ندارد و هرچه بالا رود، در دستگاه هستی برای او امکان بالاتر رفتن هست (مطهری، ۱۳۷۲ الف، ص ۵۷ و ۵۸)، و شاید فلسفه رشد فوق‌العاده علمی و معنوی مردم در عصر ظهور همین نکته باشد. بخش دوم: چگونگی انتظار و وظیفه ما

گفتیم انقلاب مهدی (عج) تحوّل عظیم در تاریخ بشر است. درخصوص تحوّلات تاریخی، دو نوع بینش وجود دارد که بر اساس هر یک، انتظار، معنای خاصی می‌یابد. یک دیدگاه این است که تحوّلات تاریخی ضابطه‌مند نیست یا اگر ضابطه‌مند است، اراده انسانی در آن نقشی ندارد و بر روند تاریخ، جبری حاکم است. کسی که معتقد باشد تحوّلات تاریخی ضابطه‌مند

نیست، باید قائل شود به این که این تحولات قابل شناختن نیستند؛ پس قیام مهدی (عج) را هم نمی‌توان تحلیل کرد؛ آن‌گاه انتظار، یعنی منتظر یک حادثه عجیب و غریب ماندن و کاری نکردن تا بلکه دستی از غیب برون آید و کاری بکند. این‌جا است که باب تأویلات نادرست در خصوص احادیث ظهور، باز می‌شود و حتی برخی خواهند گفت: چون جهان باید پر از ستم شود تا مهدی بیاید، پس ما هم به رواج ظلم کمک کنیم. کسی هم که قائل باشد تحولات، ضابطه‌مندند، اما اراده انسانی در آن‌ها نقشی ندارد نیز چاره‌ای ندارد جز این که بگوید: کاری نمی‌توان کرد و یگانه کار، حرکت در همین سیر جبری است و باز هم در این منطق، اصلاحات مردود است. بر اساس هر دو رویکرد این دیدگاه، قیام مهدی صرفاً ماهیت انفجاری دارد و فقط و فقط از گسترش و اشاعه ستم‌ها و تبعیض‌ها ناشی می‌شود؛ آن‌گاه که صلاح به نقطه صفر برسد، حق و حقیقت هیچ طرفداری نداشته باشد و باطل یگانه‌تاز میدان شود، این انفجار رخ می‌دهد و دست غیب برای نجات حقیقت (نه اهل حقیقت، زیرا حقیقت طرفداری ندارد) از آستین بیرون می‌آید (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۵۶ - ۶۴).

دیدگاه دوم آن است که تحولات تاریخی ضابطه‌مندند و اراده انسانی در آن‌ها نقش دارند که در بخش اول در واقع مبانی این دیدگاه را تبیین کردیم. در این دیدگاه نیز دوگونه تصویر وجود دارد که شاید بتوان تفاوت دکتر شریعتی و استاد مطهری را در مسأله انتظار در این موضع دید. یک تصویر اگزستانسیالیستی است که در این تصویر، اراده انسان نقش بسیار مهمی دارد؛ اما هدفی و رای انسان قائل نیست و معتقد است که خود انسان باید هدف برای خود بیافریند (مطهری، ۱۳۷۲ الف: ص ۵۱ - ۴۶). در واقع از دید آن‌ها، پذیرش هر هدفی و رای انسان و حرکت انسان به سمت آن هدف مستلزم از خود بیگانگی است؛ پس از پیش نباید هیچ هدفی را برای انسان قائل شد؛ بلکه هر کسی هر هدفی دلش می‌خواهد برای خود برگزیند و به سمت آن حرکت کند؛ اما اشکالات این تصویر اگر بیش‌تر از دیدگاه قبل نباشد، کم‌تر نیست. مهم‌ترین اشکال این است که اصلاً آفریدن ارزش به معنای دقیق کلمه سخنی بی‌معنا است. آیا به واقع معقول است که انسان فرض کند در مقابلش هدفی هست؛ آن‌گاه به سمت آن هدف فرضی و برای رسیدن به آن حرکت کند. این مثل کار بت پرست‌ها است که بت را می‌آفرینند و بعد می‌پرستیدند و انسان داستان آن مرد ساده‌لوح را به یاد می‌آورد که برای رهایی از آزار بچه‌ها به آن‌ها گفت: در کوچه بالاتر آتش نذری می‌دهند و وقتی بچه‌ها به آن سمت دویدند، با خود گفت شاید واقعاً آتش می‌دهند و خودش هم به آن سمت حرکت کرد. هدف فرضی معنا ندارد، هدف باید واقعی باشد؛ اما در عین حال برگرفته از عمق وجود خود آدمی باشد به نحوی که حرکت به سمت آن، حرکت کمالی برای خود تلقی شود، نه حرکتی به سمت از خود بیگانگی. در هر حال، در این تصویر انتظار به معنای اعتراض همیشگی به هر وضعی است و مستلزم اصالت انقلاب است؛ یعنی اگر هیچ هدف خاص

و معینی قبول نشود، آن‌گاه به هر حالتی انسان باید معترض باشد و هیچ هدفی را که عده‌ای پذیرفته‌اند نپذیرد؛ زیرا دیگر انتظار به پایان خواهد رسید، و به نظر می‌رسد دیدگاه دکتر شریعتی در کتاب انتظار، مکتب اعتراض چنین مبنایی داشته باشد. در تصویر دوم از دیدگاه باید گفت: درست است که اراده انسانی نقش مهمی در تحولات تاریخی دارد؛ اما با توجه به اصالت فطرت و جهتگیری واقعی درون انسان به سمت هدف واقعی، این انتظار معنای خاصی می‌یابد، و آن اولاً قبول این است که حق از باطل قابل تشخیص است و ثانیاً وظیفه اصلی منتظر تقویت دائم جبهه حق و تلاش برای مشخص‌تر کردن مرز حق و باطل برای به ثمر رسیدن آن نبرد عظیم جهانی خواهد بود. بدین معنا، انتظار، هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی نه تنها حالت سلبی نیست، بلکه فعل ایجابی است که بر تمام افعال ما سایه می‌افکند و بدین سبب، افضل اعمال شمرده شده است. به لحاظ فردی کسی می‌تواند واقعاً منتظر حکومت عدل باشد و آرزوی عدالت جهانی را در سر بپروراند که خودش با عدل خوگرفته باشد و مزاجش با عدل سازگار باشد. کسی می‌تواند منتظر عدل جهانی باشد که عدل را دوست داشته باشد و کسی که عدل را دوست داشته باشد، در درجه اول خودش اهل عدل خواهد بود و این است که گفته‌اند: منتظران مصلح، خود، باید صالح باشند. به لحاظ اجتماعی نیز هر حرکت اصلاحی که در جهت پیروزی حق باشد، وظیفه منتظران است؛ پس اصلاحات جزئی و تدریجی نه تنها محکوم نیست، بلکه به نوبه خود، آهنگ حرکت تاریخ را به سود اهل حق تند می‌نماید و بر عکس، فسادها، تباهی‌ها و فسق و فجورها کمک به نیروی مقابل است و آهنگ حرکت تاریخ را به زیان اهل حق کفند می‌کند؛ بنابراین در این بینش آن‌چه باید رخ دهد، از قبیل رسیدن یک میوه بر شاخه درخت است نه از قبیل انفجار یک دیگ بخار. درخت هر چه بهتر از نظر آبیاری و ... مراقبت گردد و هر چه بیشتر با آفاتش مبارزه شود، میوه بهتر و سالم‌تر و احیاناً زودتر تحویل می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۴۷).

بدین معنا، وظیفه کلی ما در برابر مسأله جهانی شدن نیز روشن می‌شود. جهانی‌شدن در منظر اسلامی یعنی تحقق حکومت عدل جهانی که مقدمه آن نبرد نهایی حق و باطل است و برای این نبرد باید جبهه حق را تقویت کرد و این همان سخن امام خمینی (ره) است که ما انقلاب خود را به جهان صادر خواهیم کرد؛ البته باید توجه داشت که تقویت این جبهه پیش از آن که تقویت نظامی باشد، تقویت فرهنگی و معنوی است؛ زیرا اساس هویت این جبهه، معنویت است و مقصود این است که باید حق و عدل را هر چه واضح‌تر و صیقلی‌تر آشکار کرد و توان فهم مردم از حق و عدل را افزایش داد؛ به گونه‌ای که مردم بتوانند حکومت عدل را تحمل کنند! خوب است به این نکته توجه کنیم که حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - بالاتر از حضرت علی نیست؛ پس ویژگی مهم حکومت عدل مهدی، به فاعل آن بر نمی‌گردد؛ بلکه به قابل بر می‌گردد؛ یعنی در زمان

مهدی(عج) مردم به حدی از بلوغ فکری رسیده‌اند که بتوانند حق را از باطل تشخیص دهند و تسلیم دشمنانی نشوند که می‌کوشند لباس باطل بر چهره حق بپوشانند تا مردم را از آن رویگردان کنند و به جای آن باطلی که با حق مخلوط شده، به خورد آن‌ها بدهند؛ اما مردمی که درک صحیح و معقولی از عدل ندارند، حتی حکومت علی(ع) نیز بر آن‌ها تنگ می‌آید؛ هرچند که نمی‌دانند. به تعبیر امیرمؤمنان من ضاق علیه العدل فالجور علیه افضیق (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵).

با توجه به آن‌چه در خصوص انتظار گفته شد، خوب است نگاهی دوباره به حدیث معروفی بیندازیم که می‌گوید ظهور در زمانی رخ می‌دهد که زمین پر از ستم شده باشد که این حدیث چگونه با مباحث پیشین قابل جمع است. می‌توان چنین گفت: اولاً پر از ظلم شدن، از علایم ظهور است نه از علل ظهور. در واقع، شرح مذکور که می‌گفت باید به شیوع ظلم کمک کرد، از این پندار ناشی بوده که شیوع ظلم، علت ظهور است؛ در حالی که علت ظهور این است که مقدمات ظهور (همان مشخص شدن جبهه حق و باطل و تقویت جبهه حق) آماده شده باشد. برای این که تفکیک مفهوم علامت‌های شی و علت شی بهتر مشخص شود می‌توان از این تمثیل استفاده کرد.

فرض کنید در یک ایستگاه قطار، تابلویی درست کرده‌اند که یک دقیقه قبل از ورود هر قطار به ایستگاه، آمدن آن را اعلام می‌کند، و البته بعد از این اعلام، قطار می‌آید. در این‌جا این اعلام، علامت آمدن قطار است نه علت آمدن قطار، و اگر ما بخواهیم به آمدن قطار کمک کنیم، باید به موتور محرک قطار بیندیشیم، نه به دست کاری کردن در تابلوف مذکور. ما هر قدر تابلو را تغییر دهیم، به خودی خود تأثیری در آمدن قطار ندارد.

بحث شیوع ظلم نیز این‌گونه است و از این‌گونه علامت‌ها که خودشان علت نیستند، در خصوص ظهور موارد متعددی گفته شده است؛ نظیر مثلاً آمدن دجال. همان‌طور که معنا ندارد برای تعجیل در ظهور، بگردیم یک نفر به نام دجال بیابیم و از او حمایت کنیم که اقدامات خاصی را انجام دهد، به همین ترتیب معنا ندارد برای تعجیل در ظهور، به افزایش ظلم پردازیم. ثانیاً آن‌گونه که استاد مطهری هم متذکر شده، در این حدیث تکیه بر روی ظلم شده است و سخن از گروه ظالم است که مستلزم گروه مظلوم است و می‌رساند که قیام مهدی(عج) برای حمایت مظلومانی است که استحقاق حمایت دارند. بدیهی است که اگر در حدیث گفته شده بود زمین را پر از ایمان و صلاح و توحید می‌کند، بعد از این که پر از کفر و شرک و فساد شده بود، مستلزم این نبود که لزوماً گروهی مستحق حمایت وجود داشته باشد. در آن صورت بود که می‌شد استنباط کرد که قیام مهدی موعود برای نجات حقّ از دست رفته و به صفر رسیده است، نه برای نجات گروه اهل حق - ولو به صورت یک اقلیت. (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۶۶).

ثالثاً به نظر می‌رسد با توضیحاتی که در خصوص چگونگی تقویت جبهه حق داده شد (این که وظیفه مهم، بالا بردن درک مردم درباره عدل و تشخیص حق از باطل است) می‌توان گفت: شاید مقصود از پر شدن زمین از ظلم، به اقتضای درک انسان‌ها باشد، نه به اقتضای افعال خارجی ظالمانه آن‌ها، یعنی شاید مقصود این است مردم به رشدی می‌رسند که دیگر درک می‌کنند جهان پر از ظلم است و دیگر ظلم را تحمل نمی‌کنند و برای همین منتظر عدل می‌شوند. برای این که مسأله بهتر روشن شود می‌توان به تاریخ بشر نگاهی کرد؛ برای مثال مردم زمان فرعون در ظلمی بزرگ به سر می‌بردند؛ اما می‌توان گفت: اعتراض جدی به این ظلم نداشتند و گویی که به آن وضع راضی بودند یا حتی برای این که مقایسه بهتر شود اگر میزان ظلمی که در کل جهان حدود ۵۰ سال پیش می‌رفت را با ظلم امروز مقایسه کنیم، شاید مقدارش بیش‌تر نشده باشد؛ اما حساسیت مردم جهان به ظلم بیش‌تر شده است. جنایاتی که امریکا در ویتنام انجام داد، شاید به مراتب شدیدتر از جنایاتی باشد که امروزه در عراق مرتکب می‌شود؛ اما اعتراض جهانی که امروزه به این جنایات می‌شود، در آن روز به آن جنایات نمی‌شد.

رابعاً کنار این حدیث، احادیث دیگری نیز وجود دارد مبنی بر این که ظهور تحقق نمی‌پذیرد، مگر این که هر یک از شقی و سعید به نهایت کار خود برسد؛ یعنی سخن در این است که هر دو گروه به نهایت کار خود می‌رسند نه این که فقط اشقیاء به نهایت درجه شقاوت برسند. همان‌طور که در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام، به آن حضرت ملحق می‌شوند. معلوم می‌شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه‌هایی عالی وجود دارد که چنین گروهی را پرورش داده است. این خود می‌رساند که نه تنها حق و حقیقت به صفر نرسیده است، بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشند، از نظر کیفیت ارزنده‌ترین اهل ایمانند و در ردیف یاران سیدالشهداء. افزون بر این که از نظر روایات اسلامی، در مقدمه قیام و ظهور امام، یک سلسله قیام‌های دیگر از طرف اهل حق صورت می‌گیرد که به طور قطع این‌ها نیز ابتدا به ساکن و بدون زمینه قبلی رخ نمی‌دهد و حتی در برخی روایات سخن از دولتی از اهل حق است که تا قیام مهدی ادامه می‌یابد (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۶۷).

بخش سوم: آثار انتظار

در خصوص اعتقاد به مهدویت و ظهور منجی جهانی دو نوع اثر را می‌توان بررسی کرد: اول آثار عملی که بر این باور مترتب است؛ یعنی اگر به ظهور مهدی اعتقاد داشته باشیم، چه کار باید بکنیم. این همان بحث انتظار بود که در بخش پیشین گذشت. دسته دوم آثاری است که به لحاظ نظری و گرایشی بر این اعتقاد مترتب است که به این لحاظ می‌تواند پاسخی

دیگر به چرایی بحث انتظار باشد؛ یعنی باید منتظر بود؛ زیرا انتظار واقعی که شرحش در بخش قبل گذشت، این آثار را در

جان آدمی به ارمغان می‌آورد که این‌جا به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. تحقق خوف و رجای معقول در تمام تلاش‌های اجتماعی.

۱ - ۱. رجای معقول (خوش‌بینی به آینده بشر):

درباره آینده بشر نظرات مختلف است. برخی می‌گویند شر و فساد و بدبختی، لازمه لاینفک حیات بشری است و لذا زندگی بی‌ارزش است و عاقلانه‌ترین کارها خاتمه دادن به حیات و زندگی است. برخی هم معتقدند: بشر در اثر پیشرفت حیرت‌آور تکنیک و ذخیره کردن انبارهای وحشتناک وسایل تخریبی، به مرحله‌ای رسیده که بیش از یک گام با گوری که با دست خود کنده فاصله ندارد؛ در حالی که در منظر ما، ریشه فسادها و تباهی‌ها نقص روحی و معنوی انسان است. انسان هنوز دوره جوانی و ناپختگی را طی می‌کند و خشم و شهوت بر او و عقلش حاکم است. انسان بالفطره در راه تکامل فکری و اخلاقی و معنوی پیش می‌رود. نه شر و فساد لازم لاینفک طبیعت بشر است و نه جبر تمدن، فاجعه خودکشی دسته جمعی را پیش خواهد آورد؛ بلکه جریان مبارزه حق و باطل ادامه می‌یابد و جلو می‌رود تا آن‌جا که در نهایت منجر به حکومت عدل حضرت مهدی(عج) خواهد شد و چنین نیست که زحمات اصلاحگران به سرانجام نرسد (مطهری، ۱۳۷۱: ص ۵۹ و ۶۰ و نیز ۱۳۷۲ الف: ص ۵۸).

انسان در حالت عادی وقتی فراوانی ظلم و فساد و غلبه ظاهری ظالمان را در جهان می‌بیند، گاه با خود می‌اندیشد که آیا می‌توانیم در مقابل این موج عظیم کاری از پیش ببریم و وعده ظهور به ما می‌گوید که همه کارهای شما به سرانجام می‌رسد: *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِمَّنْ بَعْدَ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادُنَا الصَّالِحُونَ* (انبیا (۲۱): ۱۰۵).

۱ - ۲. خوف معقول ( امید واهی نداشتن به تلاش‌های خود): وعده منجی جهان در عین حال به ما می‌گوید که به

تلاش‌های خودتان فی نفسه امید نامحدود نداشته باشید؛ یعنی از خودتان انتظار نداشته باشید که کل عالم را به تنهایی اصلاح کنید. اقدامات شما شرط لازم برای اصلاح جهانی است؛ اما شرط کافی نیست؛ یعنی خلاصه جامعه بشری در سیر تکاملی‌اش از مهدی بی‌نیاز نخواهد بود.

۲. توجه به کیفیت به جای توجه به کمیت: در تلاش‌های اجتماعی آن‌چه مهم است، تقویت فرهنگی و معنوی جبهه حق

است که این اقدام کیفی است، نه کمی؛ یعنی آن‌چه مقدمه ظهور است این نیست که به لحاظ شناسنامه‌ای تعداد مسلمانان یا شیعیان افزایش یابد؛ بلکه آن‌چه اولویت بیش‌تری دارد، این است که انسان‌ها تشنه حقیقت و عدالت شوند؛ پس تعداد

یاران اولیه و اصلی حضرت شاید کم باشد؛ اما چنان که گفتیم، به لحاظ کیفیت در زمره برترین انسان‌هایند که هر یک می‌تواند انقلابی در جان‌ها ایجاد کند. به تعبیر یکی از بزرگان، یاران مهدی(عج) اشخاصی از سنخ امام خمینی(ره) یا بالاتر از او خواهند بود. در واقع این که خوبان هم باید به نهایت کار خود برسند، تاکید مهمی است بر این که بیش از کمیت به کیفیت باید اندیشید.

۳. خروج از پارادایم‌های رایج در تفکر غربی: دوره جدید، دوره سیطره فرهنگی جهان غرب بر عالم است و منتظر واقعی انسانی است که تحت این سیطره واقع نمی‌شود. ما امروزه بسیاری از سخنان، گرایش‌ها، رفتارها و ... را به گونه‌ای تنظیم می‌کنیم که در جهان مدرن و با الگوهای مدرن مقبولیت داشته باشد. از باب نمونه می‌توان به همین مسأله جهانی شدن اشاره کرد؛ در حالی که معتقد به ظهور مهدی، با معادلاتی رفتار می‌کند که در ظرف محدود معادلات دنیایی رایج در جهان مدرن نمی‌گنجد؛ بدین سبب، تمام معادلات آن‌ها را به راحتی به هم می‌ریزد که باز در این زمینه، نگاهی به سیره زندگانی امام خمینی(ره) می‌تواند عبرت آموز باشد.